

## سایبانی برای بچه‌ها

## گفت و گو با مدیر نشر «ویدا»

اشاره:

در خانواده ادبیات کودک و نوجوان، کمتر کسی را پیدا می‌کنی که تمام زندگی و عمرش را بی‌آنکه توقعی داشته باشد، برای خانواده خرج نکند. ناشران بخش خصوصی، یکی از اعضای همین خانواده رنج دیده‌اند. قصد داریم تا در هر شماره به بهانه‌ای پای صحبت این عزیزان نشستیم، لاقلاً در مقام رسانه، انعکاس‌دهنده تلاش‌هایشان باشیم.

«رضا نیک‌نام» مدیر نشر ویدا، به خاطر پروژه ماندگارش، قصه امشب، اولین انتخاب ما بود. از زبان خودش، بیشتر با او و نشر ویدا آشنا شوید.



من رضا نیک‌نام هستم. تقریباً دوازده سال می‌شود که در حوزه نشر فعالیت می‌کنم. دو سال هم در کنار دوستانم، در یک نشر دیگر کار می‌کردم و از سال هفتادوشش که مجوز نشرمان را گرفتیم، فعالیت نشرمان را شروع کردیم. تقریباً می‌شود گفت تا هفت یا هشت سال، «روزمرگی» بود. البته در آن «روزمرگی»‌ها، کتاب‌های خوبی هم چاپ کردیم که حداقل برای خود من ارزشمند است. حدوداً از سال هشتاد و یک به بعد، دیدگاه من به نشر، حرفه‌ای‌تر شد. البته، سابقه زیادی با دوستان در وزارتخانه داشتیم و کارهای نمایشگاهی هم انجام می‌دادیم. مسئولیت نمایشگاه قرآن در قسمت ناشران، چهار سال بر عهده من بود و در استان‌های مختلف، بخش مدیریت فروش را اداره می‌کردم. حضور در استان‌های مختلف کشور و در میان مردم، به آرامی و ناخواسته، دیدگاه من را به نشر تغییر داد. هم خواسته مردم را شناختم و هم سعی کردم به نشر، غیر از آن نگاه فرهنگی که در واقع دلیل اصلی حضور من در این قسمت است، یک نوع نگاه مارکتینگ (marketing) داشته باشم. به این معنا که وقتی تصمیم به تولید یک کتاب گرفتیم، تمام جوانب کار را بسنجیم؛ از نظر بازاریابی و مخاطب‌شناسی و این‌که گروه‌های هدف ما چه کسانی هستند و گروه‌های مرجع ما چه کسانی؟

برای همین، از سال هشتاد و یک به بعد، یک هدف بلندمدت برای نشرمان تعیین کردم و هم‌چنین اهداف کوتاه مدت، اهداف کوتاه مدت ما، در واقع برای کمک به اهداف بلندمدت بوده است. تولید یک سری کتاب که ممکن است از نظر متخصصان و دوستانی که در حوزه نشر هستند، عامه‌پسندتر باشد و یک سری



اهداف بلندمدت که تماماً ارتقای سطح نشر و ارتفاع سطح فرهنگی ما و نیز رشد درک معنوی مردم نسبت به کتاب را مدنظر قرار می‌دهند.

**ملک یاری:** اولویت شما در نشر «ویدا»، تولید کتاب‌ها یا خواندنی‌های کودک و نوجوان است یا اینکه شما در کنار دیگر موضوعات، کار کودک و نوجوان هم انجام می‌دهید؟

**نیک‌نام:** ببینید، برای ما تقریباً سه یا چهار شاخه وجود دارد که در نشرمان، هدف‌گذاری کرده‌ایم تا در آن‌ها به قدرت برسیم. یکی از آن‌ها همین گروه کودک و نوجوان است.

یک شاخه خاصی هم که در گروه نوجوان است و در حال حاضر آن را پرورش می‌دهیم، ژانر وحشت است که به مرور، به گروه بزرگسال هم می‌رسد. دو نویسنده دیگر آمریکایی هم در این مقطع هستند و هدف ما این است که به مجموعه آثار این دو نویسنده بپردازیم تا این گروه خواننده نوجوان ما که در حال حاضر با ژانر وحشت گروه نوجوان همراه ما هستند، در آینده و در سنین بالاتر بتوانند کتابی را که در خور سن خودشان است و در مقطع سنی بالاتری قرار دارد، از نشر ما تهیه کنند. با اشاره به این موضوع که این نویسندگان، صاحب سبک و صاحب کرسی در دانشگاه هستند.

### ملک یاری: از کارهای بعدی تان بگویید؟

**نیک‌نام:** در گروه کودک، ما پروژه دیگری غیر از مجموعه «قصه امشب» داریم که شدیداً نیازمند وارد شدن کتاب‌های این مجموعه به بازار است تا بتوانیم از بازخورد آن، پروژه بعدی را پیش ببریم که آن هم برای گروه کودک و تولید مؤلفان ایرانی است. فکر می‌کنم دو سال و نیم پیش، در جلسه‌ای که با تعدادی از دوستان ناشرمان داشتیم، برای برنامه‌های درازمدت، من یکی از اهداف خودمان را حضور در بازار جهانی تعریف کردم و در حال حاضر، این امر برای ما ملموس شده است. این هدف شاید در آن زمان، رؤیایی و بلندپروازانه بود، ولی الان دیگر به آن صورت نیست و ما حداقل باز خوردش را در دو نمایشگاه که خارج از ایران برگزار شد، دیدیم. احساس می‌کنم که توانسته‌ام به آن هدف خیلی نزدیک شوم. به نظر می‌رسد که این پروژه بتواند مخاطب خارج از این مرز و بوم را هم به خود جذب کند.

مجموعه بعدی هم که نمی‌توانم توضیحات مفصلی در موردش به شما بدهم، کاملاً ایرانی است. در واقع قصد نشان دادن هویت فرهنگی خودمان را داریم. این مجموعه هم کار تصویرگری زیادی دارد.

**ملک یاری:** درباره پروژه «قصه امشب» بگویید. ایده کار از چه زمانی به فکر شما رسید؟ و واقعاً به این فکر می‌کردید که محصول، چنین مجموعه‌ای بشود؟ یعنی از ابتدا طرحی داشتید یا پروسه‌ای را طی کرد؟

**نیک‌نام:** مثال عینی برای شما می‌زنم. مثل این است که بچه‌ای در یک خانواده به دنیا می‌آید و هدف پدر و مادرش آن است که آن بچه، در آینده دکتر بشود. در آینده آن بچه حتی به دانشکده پزشکی می‌رود، ولی در میانه کار و یا حتی بعد از اتمام دوران تحصیل، به دنبال دنیای دیگری می‌رود و به گولی در آن رشته تبدیل می‌شود که خودش به آن علاقه‌مند بود.

برای ما هم «قصه امشب» به این صورت بود. احساس می‌کنم که این کتاب‌ها، بچه‌های خود من هستند. وقتی یکی از کتاب‌هایم پرفروش می‌شود، همکارانم می‌گویند چرا روی آن تبلیغ نمی‌کنی و من برای آن‌ها همین مثال را می‌زنم و می‌گویم این کتاب، بچه خلف نشر من است و دیگر نیازی به حمایت من ندارد و مثل بچه‌ای می‌ماند که بزرگ شده و روی پای خودش ایستاده است و کار خودش را انجام می‌دهد. بچه‌های دیگر من هستند که من باید آن‌ها را به مردم معرفی کنم.

«قصه امشب» هم بچه‌ای بود که حدوداً چهار سال پیش، از روی یک کتاب آرژینال (Original) خارجی، ولی با ساختاری کاملاً ضعیف و با تصویرهای کارتونی، چیزی که باب بود و خیلی خاص نبود، به دست ما رسید.

### ملک یاری: این کتاب مربوط به چه سالی می‌شود؟

**نیک‌نام:** فکر می‌کنم حدود سال ۱۹۹۹ یا ۲۰۰۰ میلادی بود. من ایده را از روی آن کتاب گرفتم. کتاب را تهیه کردم و به خانم ویدا لشگری برای ترجمه دادم.

### ملک یاری: این کتاب هم شامل ۳۶۵ قصه بود؟

**نیک‌نام:** بله.

### ملک یاری: در دوازده جلد ؟

برای من در زندگی،

یکسری چیزها

مهم هستند.

این‌که وقتی دست از

کار کشیدم و

تبدیل به آدمی شدم که

دیگر برای جامعه خودم

مفید نبودم،

در کارنامه زندگی‌ام

چیزی باشد که

بتوانم به آن

افتخار کنم و

بتوانم بگویم که

اگر من از اول

در این جامعه نمی‌بودم،

این اتفاق نمی‌افتاد

و حالا که بودم،

حضور من اثری

داشته است.

همین بودن

«قصه امشب»،

فکر می‌کنم

برای تمام عمرم

کافی باشد،

ولی قانع نیستم

نه، یک جلد در قطع رحلی بود.

### ملک‌یاری: برای کدام گروه سنی؟

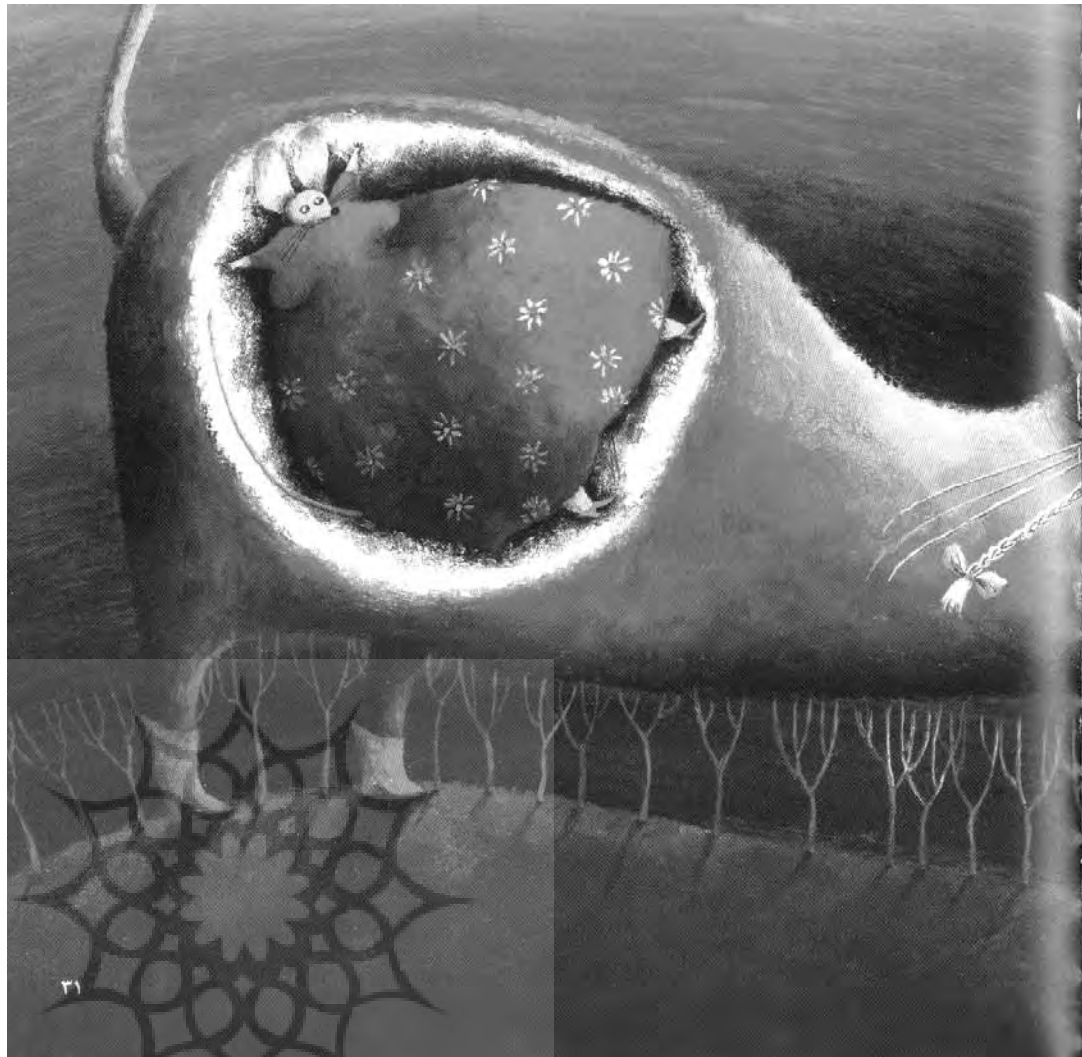
**نیک‌نام:** گروه سنی دبستان و شبیه آن را همان ناشر کار کرده که برای پیش دبستانی بود. مایه‌های کتابی که برای دبستان بود، بیشتر افسانه‌های دنیا بود، ولی کتاب دیگر داستان‌های شخصیت‌های مختلفی بود که بچه‌ها راحت‌تر با آن‌ها ارتباط برقرار کنند. خانم لشگری این مجموعه را ترجمه کرد و من آن را خواندم و متوجه شدم داستان‌ها با پیام‌های عجیب و غریبی تمام می‌شود. حس کردم ممکن است برای بچه کمی ثقیل باشد. ما این ترجمه را سه بار بین چند نفر از دوستانی که هم مترجم و هم ویراستار بودند، رد و بدل کردیم تا روی آن کار کنند. دو سال از این جریان گذشت و این دوستان روی مجموعه کار کردند و باز من راضی نبودم و متوجه شدم که کار ضعیفی است. تقریباً پروژه را متوقف کردم و کنار گذاشتم تا این که دو سال و نیم پیش، یکی از دوستان (آقای صفا برهانی که مدیر نشر هگمتان هستند) و دوستی دیرینه با همدیگر داشتیم، پیشنهاد داد که اگر پروژه‌های داریم، بد نیست با همدیگر کار کنیم و من به قول قدما از گنجۀ خاک گرفته‌مان، این مجموعه را بیرون آوردم و به ایشان گفتم که مجموعه‌ای که قرار است روی آن کار کنیم، این است. نظر ایشان هم بعد از خواندن آن مجموعه، این بود که ساختار داستان‌ها ضعیف است و در کل، متن هنوز قدرت و قوت لازم را ندارد. ما با دوست دیگرمان، آقای شعبانی تماس تلفنی گرفتیم و جلسه‌ای برگزار کردیم و به ایشان گفتم که دوست دارم یک نویسنده ایرانی، روی این داستان‌ها کار کند. به ایشان گفتم که متن را در اختیار شما می‌گذاریم و پیشنهاد خاصی به شما نمی‌دهیم و شما هر کاری که دوست دارید، انجام دهید. ایشان نزدیک به هشتاد درصد از ساختار اصلی این متن را به هم ریخت.

حتی بعضی داستان‌ها را تماماً تغییر داد و یکسری از آن‌ها را حذف و برخی دیگر را جایگزین کرد. یکسری را ویرایش و یکسری دیگر را بازنویسی کامل کرد و داستان‌ها در واقع، حاصل نگاه و روایت آقای شعبانی شد. تا این‌جا هنوز اتفاق خاصی برای پروژه نیفتاده بود و هنوز دوران جنینی «قصه امشب» بود. خانم ویدا لشگری از ایران رفته بود و ما قصد داشتیم تصویرگری این داستان‌ها را به خانم لشگری بسپاریم. ایشان یکی از دوستان‌شان، خانم لیسا جمیله برجسته را به ما معرفی کرد. در جلسه‌ای که با ایشان داشتیم و خانم ناهید لشگری هم حضور داشتند، قرار شد که خانم جمیله برجسته، خانم ناهید لشگری و خانم ویدا لشگری، این مجموعه را با همدیگر کار کنند. من احساس می‌کنم که ما قدم به قدم به این سمت سوق پیدا کردیم. نظر خانم برجسته این بود که با تصویرگران مختلفی کار کنیم. در واقع می‌توان گفت که در این مرحله «قصه امشب» به دنیا آمد. من به دوستانم هم گفته‌ام که بار «قصه امشب» بر دوش تصاویرش است. در واقع عاملی که باعث تمایز این کار با کارهای دیگر شده، همین تصاویر است که کار تصویرگران مختلف است. خانم برجسته، آقای شفییعی را پیشنهاد دادند. با آقای شفییعی در مورد این پروژه و نظر خانم برجسته، صحبت کردیم و گفتیم که ما هم بدمان نمی‌آید که یک کار ایرانی را به این صورت انجام دهیم و دوست داریم شخصی که دید هنری قدرتمندی دارد، این پروژه را هدایت کند. من فکر می‌کنم که آقای شفییعی نگاه خیلی قدرتمندی دارد و نسبت به کار خیلی پخته و دقیق هستند. من تعدادی از تصاویری را که خیلی می‌پسندیدم و جلوی تصویرگرها از آن‌ها تعریف می‌کردم، نشان آقای شفییعی می‌دادم و ایشان در همان لحظه، عیب‌های ساختاری کار را به ما نشان می‌داد و ما مجبور می‌شدیم به تصویرگر بگوییم که کارتان رد شده است. احتمالاً تصویرگران در دل‌شان می‌گفتند: «نه به آن تعریف کردن‌تان و نه به این رد کردن‌تان!»

برنامه‌مان این بود که  
بچه‌ها هر شب  
حداقل یک قصه  
داشته باشند و  
با کتاب انس پیدا کنند  
و به این طریق،  
ارتباط عاطفی  
پدر و مادرها با بچه‌ها  
قوی‌تر شود.  
خواندن یک داستان  
و قصه، نتایج خوبی  
در پی دارد.  
وقتی پدر و مادر  
در کنار بچه هستند،  
فضایی عاطفی  
پدید می‌آید.  
شاید ذهن پدر  
هنوز درگیر  
کارهای بیرون از خانه  
باشد، ولی  
بخشی از ذهنش هم  
درگیر آن داستان  
و با بچه  
همراه می‌شود.  
این همراه شدن،  
رد و بدل شدن  
عشق است



قسمت اعظم  
 مخاطبان ما  
 مردم هستند.  
 درست است که  
 یکسری متخصصان،  
 تصویرگران و  
 منتقدان کودک هستند  
 که به کتاب ما  
 پرداخته‌اند و  
 از ضعف‌ها و قوت‌های  
 آن گفته‌اند،  
 ولی اصل ضعف و قوت  
 کار ما را  
 به نظر من، مردم بیان  
 می‌کنند. مصرف‌کننده  
 این مجموعه،  
 همین مردم هستند و  
 همین‌ها هستند که  
 شب‌ها کنار  
 بچه‌های‌شان آن را  
 می‌خوانند و  
 عیب کار را می‌بینند و  
 تصاویر را می‌بینند و  
 عاقبت هم بچه‌ها  
 باید با آن  
 ارتباط برقرار کنند



من به این نتیجه رسیدم که آقای شفیی نسبت به کار، هم نگاهی زیباشناسانه و هم حرفه‌ای دارند. البته بعضی دوستان به خاطر انتخاباتی که شد، گله‌مند بودند. در این‌جا لازم می‌دانم که بگویم این انتخابات از طرف ما انجام می‌گرفت و آقای شفیی فقط به ما مشاوره می‌داد. این را می‌گویم که دوستان تصویرگر گله‌مند نباشند و اگر گله دارند، از ما گله داشته باشند. من به تمام تصویرگران می‌گفتم که نگاه ما به این صورت است و اگر کار شما رد می‌شود، دلیل بر این نیست که کار شما دچار نقص است. ما در واقع از آذرماه ۱۳۸۳، این داستان‌ها را به دوستان تصویرگر تحویل دادیم و از آبان و آذر ۱۳۸۴، چاپ این مجموعه آغاز شد و در یک نوبت، شش جلد از این مجموعه بیرون آمد و بعد از سال هم فروردین و اردیبهشت را چاپ کردیم.

امیدواریم تا شهریور ماه، چهار جلد باقی مانده را هم آماده‌ایه کنیم.

**ملک‌یاری: از زمان چاپ این مجموعه تاکنون و به‌خصوص در نمایشگاه، برخوردها به چه صورتی بوده و چه بازتابی وجود داشته است؟**

**نیک‌نام:** برای من در زندگی، یکسری چیزها مهم هستند. این که وقتی دست از کار کشیدم و تبدیل به آدمی شدم که دیگر برای جامعه‌ی خودم مفید نبودم، در کارنامه‌ی زندگی‌ام چیزی باشد که بتوانم به آن افتخار کنم و بتوانم بگویم که اگر من از اول در این جامعه نمی‌بودم، این اتفاق نمی‌افتاد و حالا که بودم، حضور من اثری داشته است. همین بودن «قصه‌ی امشب»، فکر می‌کنم برای تمام عمرم کافی باشد، ولی قانع نیستم. مهم این است که کاری انجام داده‌ام که فکر می‌کنم ارزشمند است؛ البته با توجه به بازخوردها و بازتاب‌هایی که دیده می‌شوند.



فکر می‌کنم که  
سیستم نشر  
باید متکی به  
خودش باشد.  
چون اگر بخواهیم  
در دنیا عرض اندام  
کنیم، باید روی پای  
خودمان بایستیم.  
اگر بخواهیم  
در ایران روی پای  
خودمان بایستیم و  
اگر قرار است  
به جایی تکیه بدهیم،  
باید به مردم  
تکیه بدهیم.

در خود کتاب «قصه امشب»، چه در مقدمه و چه در پشت جلد، تا آنجا که توانسته‌ام به صورت جسته و گریخته، به بیان اهدافمان در این مجموعه پرداخته‌ام. در مجموع، بازتاب‌ها خیلی خوب بوده، ولی فکر می‌کنم این بازتاب‌ها هنوز شروع نشده است.

شاید ما خیلی از خود راضی باشیم، ولی من فکر می‌کنم این کتاب، جوایز مختلفی را امسال به خودش اختصاص می‌دهد و تازه در آن زمان، بازتاب اصلی شروع می‌شود. قسمت اعظم مخاطبان ما مردم هستند. درست است که یکسری متخصصان، تصویرگران و منتقدان کودک هستند که به کتاب ما پرداخته‌اند و از ضعف‌ها و قوت‌های آن گفته‌اند، ولی اصل ضعف و قوت کار ما را به نظر من، مردم بیان می‌کنند. مصرف‌کننده این مجموعه، همین مردم هستند و همین‌ها هستند که شب‌ها کنار بچه‌هایشان آن را می‌خوانند و عیب کار را می‌بینند و تصاویر را می‌بینند و عاقبت هم بچه‌ها باید با آن ارتباط برقرار کنند. خانواده‌ها استقبال خوبی از این مجموعه کرده‌اند. خیلی‌ها دوست داشتند این مجموعه را خریداری کنند، اما توان خرید این مجموعه را نداشتند و ما هم متأسفانه امکان هدیه کردن این مجموعه را به آن‌ها نداشتیم.

در مجموع، برخورد مردم خیلی خوب بود و بعضی عیب‌ها را خود مردم به ما گفتند. ما در نمایشگاه برگه‌هایی را به آن‌ها می‌دادیم تا اگر نظری داشتند، به ما منتقل کنند. ما تمام این نظرها را نگهداری کردیم و در پروژه‌های بعدی حتماً از آن‌ها استفاده می‌کنیم.

**ملک‌پاری: اگر موافقید، وارد ساختار کتاب‌ها شویم. در برخورد اول، کیفیت چاپ و نوع قطع و طراحی کلی کار، قابل تأمل است و علاوه بر آن، قرار گرفتن آثار تصویرگران مختلف در یک مجموعه که در واقع بار موفقیت کتاب را بر دوش می‌کشد.**

در نگاهی دقیق‌تر، سؤالاتی بود که در کنار تحسین‌هایی که از کار انجام گرفت، مطرح شد. این دو نقد بر کار وارد بود و خیلی دوستان آن را عنوان کردند. اول این که آقای شعبانی به عنوان یک شاعر، در ادبیات کودک و نوجوان معروف هستند و انتخاب ایشان برای تنظیم قصه‌ها که به طراحی و مدیریت شما در مجموعه مربوط می‌شود، سؤال برانگیز است.

چرا کاری را که با تصویرگری کردید، با متن انجام ندادید؟ چرا این کار را با هر کدام از نویسندگان که ممکن است دیدگاه خاصی نسبت به این افسانه‌ها داشته باشند، انجام ندادید؟ و در درجه دوم این که اگر تصمیم شما این بود که یک نفر این کار را انجام دهد،



برای من ارزشی ندارد  
که یک سازمانی بگوید  
من قصد خرید  
هزار جلد از کتاب  
شما را دارم.  
شاید ارزش مادی  
داشته باشد،  
ولی برای من  
لذت معنوی ندارد.  
لذت معنوی زمانی  
برای من وجود دارد  
که مردم در نمایشگاه  
حضور می‌یابند و  
کتاب خریداری می‌کنند  
و به خودم می‌گویم که  
این کتاب  
به دست کسی که  
می‌خواستم، رسید

### چرا آقای شعبانی انتخاب شدند؟

نیک‌نام: البته، آقای شعبانی خوب از پس متن‌ها برآمده‌اند و نقدهایی هم که روی کتاب می‌شود، خیلی عمده نیست. این نکته‌ای هم که می‌گویم، در واقع رسیدن به همان نقطه ایده‌آل مجموعه است که شاید در چاپ‌های بعدی قابل حل باشد.

ما موقعی که پروژه مراحل پایانی خود را طی می‌کرد، به این نتیجه رسیدیم که در مورد متن هم باید این اتفاق می‌افتاد در پراتنز می‌گویم که این حرف به معنی رد کردن کار آقای شعبانی نیست. ایشان زحمت فوق‌العاده‌ای در پیشبرد این پروژه متحمل شدند. احتمالاً در پروژه‌های بعدی ما این اتفاق می‌افتد.

سعی ما این است که از نویسندگان شناخته شده و دست به قلم کودک، برای همکاری استفاده کنیم.

این اتفاق آرام آرام شکل گرفت. در آن زمان پشت سر ما چیزی نبود. البته تجربیاتی داشتیم، ولی این تجربیات در حوزه بزرگسال بود؛ تجربه‌ای که از جنس برخورد با مردم در نمایشگاه‌ها بود، ولی در زمینه کار کودک تجربه‌ای نداشتیم. در واقع ما با چاپ این مجموعه، اولین قدم‌مان را در حوزه کودک برداشتیم. درست است که قدم بزرگی بود، ولی معایبی هم داشت و قطعاً هم دارد. حتی کسانی هم که در این زمینه سال‌های زیادی سابقه دارند، در جاهایی از کارشان عیب و نقصی پیدا می‌شود. ما امیدواریم با توجه به گذشته پشت سرمان و تجربه‌ای که در این پروژه داشتیم، این عیب و نقص‌ها به حداقل برسند. به هر حال، هدف ما این بود که تحولی ایجاد کنیم. مطمئن نیستیم که این اتفاق افتاده یا نیفتاده است، ولی هدف ما این بود. برنامه‌مان این بود که بچه‌ها هر شب حداقل یک قصه داشته باشند و با کتاب انس پیدا کنند و به این طریق، ارتباط عاطفی پدر و مادرها با بچه‌ها قوی‌تر شود. خواندن یک داستان و قصه، نتایج خوبی در پی دارد.

وقتی پدر و مادر در کنار بچه هستند، فضایی عاطفی این می‌شود. شاید ذهن پدر هنوز درگیر کارهای بیرون از خانه باشد، ولی بخشی از ذهنش هم درگیر آن داستان و با بچه همراه می‌شود. این همراه شدن، رد و بدل شدن عشق است.

این اتفاق که هر شب تکرار شود، بچه هم ارتباط عاطفی قوی‌تری با پدر و مادر برقرار می‌کند و هم نیرویی در ذهنش ایجاد می‌شود که در طول روز می‌تواند او را تغذیه و کمک کند.

همان بچه‌ای که در حال حاضر کتاب ما را مطالعه می‌کند و این فضای امن روانی در ذهن و روحش ایجاد شده، در آینده که به سن جوانی می‌رسد، این خاطرات برای او به مأمن، سایه و آبی خنک تبدیل می‌شود.



اگر ناشران دولتی ما  
از سیستم حذف شوند،  
به حوزه نشر  
کمک می‌شود؛  
چون بودجه‌های  
زیادی در این سیستم  
مصرف می‌شود  
و این در حالی است که  
بازخورد و فرآوری آن  
در مقابل سیستم،  
هیچ است

این برای ما ارزشمند است که ما یک سایبان برای بچه‌ای که در آینده بزرگ شده، ایجاد کرده‌ایم که در آن سایبان بنشیند و به یاد بیاورد که پدر و مادرش شب‌ها می‌نشستند و برای او داستان می‌خواندند و فضای عاطفی آن لحظات را به یاد می‌آورد. در کودکی، داستانی که خوانده شده، فضای تخیلی بچه را گسترش داده است، سؤال‌هایی برایش ایجاد کرده و در پی این سؤال‌ها، جواب‌هایی از پدر و مادر گرفته و همین ارتباط که با سؤال و جواب‌ها شکل گرفته است، فضای تخیل را گسترش داده است. مسئله دیگر، بحث تصویر و تصویرسازی است. به هر حال، یک نقطه ضعف که در حوزه نشر، به‌خصوص برای کودکان وجود دارد، این است که تصویرگری قدرتمند در خیلی از مجموعه‌ها وجود ندارد. از تصویرگران ما استفاده می‌شود، ولی در اندازه خیلی محدود. از طرفی، چون خانواده‌ها بیشتر به سمت کتاب‌های کارتون و دیزنی و شرکت‌های مختلف خارج از کشور می‌روند، بنابراین بچه‌ها بیشتر با آن تصاویر آشنا شده و با تصویرگران خودمان ارتباط زیادی برقرار نکرده‌اند. اگر ارتباطی هم برقرار شده، برای یک قشر خاص بوده است.

من می‌خواستم این اتفاق گسترده شود. فکر می‌کنم کتاب ما در حال حاضر، در خیلی از کتابخانه‌ها وجود دارد و خیلی از بچه‌ها این کتاب را می‌بینند و برای مطالعه برمی‌دارند. یکی از ضعف‌های کتاب کودک این است که عطف ندارد. این کتاب عطف دارد و بچه آن را می‌بیند و چون به صورت مجموعه است، کاملاً به چشم می‌آید. به همین دلیل، بچه آن را انتخاب می‌کند و تصویرسازی‌های آن را می‌بیند و به آن نزدیک می‌شود. این در واقع یکی از اهدافمان بود که بچه‌ها با تنوع تصویرگری آشنا شوند و درک و هوش بصری‌شان افزایش پیدا کند.

**ملک‌یاری: من خیلی شما را خسته کردم. می‌خواستم در مورد مسئله نشر کتاب کودک و نوجوان صحبت کنیم. اگر در این زمینه صحبتی دارید، بفرمایید؟**

نیک‌نام: کار نشر اصولاً کار فوق‌العاده سختی است. من فکر می‌کنم تا این‌جا خوب تحمل کرده‌ام، ولی خانم بنده تحملش خیلی بیشتر از من است. ایشان مدیر مسئول نشر هستند. کار نشر به قول قدیمی‌ها،

صبر ایوب و گنج قارون می‌خواهد. من فکر می‌کنم اگر آدم واقعاً حرفه‌ای به قضیه نگاه کند، موفق می‌شود. درست است که زمان می‌برد، اما موفق می‌شود. مشکلی که در حال حاضر داریم، این است که سیستمی که قصد کمک به نشر را دارد، با این که واقعاً می‌خواهد کمک کند، کمک‌های مفیدی نمی‌کند. به نظر من اگر این کمک‌ها به طور کامل هم قطع شود، هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد. ما جزو کسانی بودیم که نظرم‌ان بر حذف سوبسید کاغذ بود. ما حداقل در مجموعه «قصه امشب»، کاغذ مورد نیاز را از سیستم بازار آزاد تهیه کردیم؛ چون دولت کاغذ مورد نظر ما را نداشت. سعی کردیم قیمت‌گذاری مناسبی داشته باشیم که اکثر دوستان ناشر این را تأیید می‌کنند. به هر حال، فکر می‌کنم که سیستم نشر باید متکی به خودش باشد. چون اگر بخواهیم در دنیا عرض اندام کنیم، باید روی پای خودمان بایستیم. اگر بخواهیم در ایران روی پای خودمان بایستیم و اگر قرار است به جایی تکیه بدهیم، باید به مردم تکیه کنیم.

دید من در حوزه نشر این است و البته خریدار من، مردم هستند. برای من ارزشی ندارد که یک سازمانی بگوید من قصد خرید هزار جلد از کتاب شما را دارم. شاید ارزش مادی داشته باشد، ولی برای من لذت معنوی ندارد. لذت معنوی زمانی برای من وجود دارد که مردم در نمایشگاه حضور می‌یابند و کتاب خریداری می‌کنند و به خودم می‌گویم که این کتاب به دست کسی که می‌خواستم، رسید. اگر کتاب من به چاپ دوم یا چاپ‌های بالاتری رسید، به خودم می‌گویم که این کتاب را مردم خریداری کرده‌اند. این برای من ارزشمند است. ممکن است یک سازمان سفارش صد هزار کتاب بدهد، ولی در واقع این شکل کار برای من هیچ ارزشی ندارد. دیدگاهی که چهار یا پنج سال پیش نسبت به نشر پیدا کردم، تا حالا جواب داده است. ما برای پروژه‌هایمان یک نقشه کاری (Business plan) طراحی می‌کنیم، با یک نوسان (Telorance) خطای خیلی کم و تاکنون هم به ما خوب پاسخ داده است.

فکر می‌کنم اگر نگاه تخصصی وارد حوزه نشر شود، خیلی از ناشرها کنار می‌روند. کمک‌های دولتی هم اگر قطع شود، باز هم یکسری دیگر از ناشران کنار می‌روند. اگر ناشران دولتی ما از سیستم حذف شوند، به حوزه نشر کمک می‌شود؛ چون بودجه‌های زیادی در این سیستم مصرف می‌شود و این در حالی است که بازخورد و فرآوری آن در مقابل سیستم، هیچ است.

شاید باورتان نشود که نشر ما از یک اتاق، دو خط تلفن و یک کارمند تشکیل شده است. من مطمئنم که اگر این پروژه ما در یک سیستم دولتی انجام می‌شد، حداقل به ده یا بیست کارمند نیاز داشت و حداقل باید سیصد میلیون تومان هزینه می‌کردند تا کار به سرانجام برسد. ما توانستیم با حداقل نیرو، بیشترین و بهترین کیفیت را عرضه کنیم. این نگاه باید یک نگاه مدیریتی به سیستم نشر باشد.

نه این که ناشری باشد که محتاج کاغذ و خرید دولتی باشد و خودش را کوچک کند و برای فروش کتابش جاهای مختلفی برود. به نظر من، این حرکت، هم شخصیت آن فرد را ضعیف و هم آن نشر را ذلیل می‌کند. افتخار ما این است که این پروژه را خودمان انجام دادیم. فکر می‌کنم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به جای این که بیاید و سوبسید کاغذ بدهد، می‌تواند مصوبه‌ای به مجلس پیشنهاد کند و تعریفی به بانک‌ها ارایه دهد که پرداخت وام از طریق آن کارشناسی شود. ما از بانک صادرات وام یک ساله گرفتیم که از ماه اول قسط دارد. در حالی که کتاب تا یک سال اول بازخورد ندارد. ما حدود چهار میلیون تومان از وام را نگه داشتیم تا بتوانیم قسط‌های اولیه را بپردازیم. بهره این وام هجده درصد بود که اصلاً این بهره در حوزه نشر بی‌معنی است. بعد از آن هم بدون هیچ فاصله‌ای باید از ماه اول، قسط پرداخت شود.

همه می‌دانند که ما کتاب را بعد از هفت یا هشت ماه می‌فروشیم. اگر کل تیراژ هم همان روز اول که از صحافی بیرون می‌آید، به فروش برسد، هشت یا نه ماه بعد پول در سیستم شروع به برگشت می‌کند. اگر به پروژه «قصه امشب» برگردیم، می‌بینیم که پروسه اجرایی آن دو سال و نیم است که آغاز شده. یعنی ما باید ده بار وام می‌گرفتیم تا این پروژه را به مرحله چاپ برسانیم. این سوبسیدها کجا رفت؟

خیلی از ناشرها، کاغذ را می‌گیرند و تبدیل به کتاب می‌کنند، که در انبارها می‌خوابد. این سرمایه مملکت است. سرمایه مملکت ما به شکل بهتری می‌تواند جوابگو باشد. خیلی جاها می‌توان آن را خوب مصرف کرد. من هزار بار این مثال را به دوستان مختلف گفته‌ام. مردم ما هیچ کدام چپیس خور، پفک خور و پیتزا خور نبوده‌اند، ولی آن قدر در رادیو و تلویزیون تبلیغ می‌شود که حالا شده چیز دم‌دستی. گفته می‌شود که مردم ما کتاب خوان نیستند من می‌گویم ما کتاب‌خوان هستیم و خیلی هم خوب کتاب خوان هستیم. نمونه آن نمایشگاه تهران است. از دورترین جاهای ایران به تهران می‌آیند، به نمایشگاه تا کتاب بخرند. چرا این کار را

**این برای ما ارزشمند است که ما یک سایبان برای بچه‌ای که در آینده بزرگ شده، ایجاد کرده‌ایم که در آن سایبان بنشیند و به یاد بیاورد که پدر و مادرش شب‌ها می‌نشستند و برای او داستان می‌خواندند و فضای عاطفی آن لحظات را به یاد می‌آورد**





مردم ما هیچ  
کدام چیپس خور،  
پفک خور و پیتزا خور  
نبوده‌اند، ولی آن قدر در  
رادیو و تلویزیون تبلیغ  
می‌شود که حالا شده  
چیز دم‌دستی.  
گفته می‌شود که  
مردم ما کتاب خوان  
نیستند من می‌گویم  
ما کتاب‌خوان هستیم و  
خیلی هم خوب  
کتاب خوان هستیم.  
نمونه آن نمایشگاه  
تهران است.

از دورترین جاهای  
ایران به تهران می‌آیند،  
به نمایشگاه تا  
کتاب بخرند.  
چرا این کار را  
انجام می‌دهند؟  
چون که در شهرستان،  
معمولاً کتاب‌فروشی  
خوب نیست.  
در شهرستان  
کتاب‌فروشی هست،  
ولی کتاب تازه  
ندارد

انجام می‌دهند؟ چون که در شهرستان، معمولاً کتاب‌فروشی خوب نیست. در شهرستان کتاب‌فروشی هست، ولی کتاب تازه ندارد.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌تواند به جای همه این پول‌هایی که برای این کارها مثل خرید کتاب برای کتابخانه‌ها و پولی که برای سوبسید کاغذ و زینک می‌دهد و حتی برای وام، بخشی از آن را به صدا و سیما بدهد و به آن‌ها بگوید براساس کار ناشرها (که کارشناسی شده هم باشد) پنجاه درصد باکس (BOX) تبلیغاتی خودتان را به ناشرها بدهید. صدا و سیما که این کار را مجانی انجام نمی‌دهد و انتظار هم نداریم که مجانی کار کند؛ چون که یک رسانه متعلق به عموم است. نصف این بودجه که مصرف می‌شود، اگر وارد صدا و سیما شود تا مردم بدانند چه کتاب‌های جدیدی منتشر شده است، بسیار سودمند خواهد بود.

وقتی خواننده در تلویزیون ببیند که فلان کتاب جدید وارد بازار شده است، می‌رود کتاب‌فروشی شهر خودش را و می‌گوید که من فلان کتاب را می‌خواهم و کتاب فروش به تهران تلفن می‌زند و می‌گوید که فلان کتاب را برای من بفرستید. این یک طرف قضیه است و یکی هم به علم روز می‌توانیم پیش برویم و تمام کتاب‌فروشی‌های ایران را موظف کنیم که یک سیستم کامپیوتر Online هم همراه خودشان داشته باشند. یک سایت فوق‌العاده قوی هم داشته باشیم که خلاصه کتاب، روی جلد، قیمت، ناشر و موجودی کتاب در آن باشد. خریدار به کتاب‌فروشی می‌رود و حتی اگر فرصت نکند به کتاب‌فروشی برود، در منزلش جست و جو می‌کند و می‌گوید من این کتاب‌ها را می‌خواهم. یک سیستم فروش واحد اگر باشد (کامپیوتر)، به سرعت می‌توان کتاب را با پست به خواننده رساند.

فکر می‌کنم اگر این دو اتفاق بیفتد، صنعت نشر ما دیگر نیازی به هیچ احداثی نخواهد داشت. آن وقت تیراژ ۲۰۰۰ برای کتاب بی‌معنی می‌شود و قطعاً مخاطب می‌داند که چه کتابی در بازار هست. می‌تواند کتاب‌های روز را همان لحظه خریداری کند و وارد سیستم فروش شود. با یک صدم بودجه‌ای که برای کارهای دیگر صرف می‌شود، می‌توان این پروژه را انجام داد. بقیه آن را دولت بردارد و برای جای دیگری مصرف کند.

**ملک‌یاری: سپاسگزارم که وقت‌تان را در اختیار کتاب ماه قرار دادید.**